

سیما و سیره علی و اهل بیت (ع) در کشف‌المحجوب هجویری

محمود مهرآوران*

چکیده

یکی از کارهای مهم عالمان تصوف و عرفان اسلامی، تدوین و نوشتن کتاب‌هایی برای آموزش یا پاسخ به سؤالات مریدان و رهروان و در مجموع برای راهنمایی اهل طریقت و جویندگان این راه بوده است. در این کتاب‌ها بنا به اعتقاد نویسنده و سلیقه او، مباحث مهم اصولی و عملی عرفان و نیز سرگذشت‌ها و سخنان بزرگان و پیشوایان طریقت گردآوری می‌شده است.

کشف‌المحجوب هجویری غزنوی، نخستین متن تالیفی به‌زبان فارسی در زمینه‌های گوناگون عرفان است. این کتاب در واقع دائرةالمعارفی از مباحث، اصول، اندیشه‌ها و اصطلاحات عرفانی است که مؤلف در کتاب خود گرد آورده است. هجویری خود از عالمان و دانایان عامل بوده است. یکی از موضوعات و مباحث مهم در کتاب، سیره و سخنان حضرت علی (ع) و ائمه اهل بیت (ع) است که همراه با توصیف سیما و نورانی آن بزرگان در متن آمده است. سیره علوی و زندگی و گفتار امیرالمؤمنین و فرزندان پاکش، منبع الهام‌بخش و اسوه کردار کسانی است که می‌خواهند دل از دنیا بکنند و تهذیب نفس و خدمت برای رضای حق را درپیش بگیرند. در واقع علمای عرفان و تصوف به پیروی از سنت حضرت رسول (ص) و صحابه، به‌ویژه اهل بیت (ع)، زندگی، سیره و سخنان آن بزرگان را سرمشق خود قرار می‌داده‌اند.

در این مقاله، سیما، سیره و سخنان ائمه اهل بیت از امام علی (ع) تا امام صادق (ع) و نحوه پرداختن به آن و نیز بهره‌های معنوی آن و موضوعات مهمی چون نماز، ایثار، نحوه پوشش، ... بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: کشف‌المحجوب، عرفان و تصوف، سیره، امام علی (ع)، ائمه اهل بیت (ع).

* استادیار دانشگاه قم mehnavaran72m@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۴، تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۲۵

مقدمه

عرفان، گونه‌ای از معرفت هستی و دیدگاهی ویژه درباره‌ی خالق هستی است؛ بینشی است که دارنده‌ی آن در پندار و گفتار، به‌ویژه در رفتار خود با دیگران متمایز است، چراکه در هستی، چیزی جز خالق نمی‌بیند و همه‌ی گفتارش ذکر پروردگار و رفتارش در مسیری است که او را به قرب آفریدگار می‌رساند. تصوف، رفتاری است که از فرد یا گروهی که دیدگاه و جهان‌بینی وی بر مبنای عرفان شکل گرفته، سرزده است یا می‌زند. البته تصوف به تدریج و با دور شدن از مبدأ و روزگار نخستین شکل‌گیری عرفان، تصوف از حقیقت خود و از هدف اصلی عرفان فاصله گرفته یا حتی ممکن است در جنبه‌هایی عکس خود شده باشد. درباره‌ی عرفان یا تصوف اسلامی، خاستگاه آن، انگیزه‌های شکل‌گیری، ویژگی‌ها، شخصیت‌ها، آموزه‌ها و بسیاری از موضوعات مرتبط با آن، فراوان سخن گفته و نوشته شده است.

در صدر اسلام، چیزی به‌نام عرفان و تصوف نبود. یاران پیامبر(ص) گرداگرد خورشید وجود آن حضرت(ص)، مستقیم کسب نور می‌کردند. پس از پیامبر(ص) هم صحابه مورد توجه مردم بودند و پس از عصر صحابه نیز تابعانی بودند که از صحابه معرفت آموخته بودند. مردم در الگوپذیری و دریافت سیره‌ی رسول اکرم(ص) از این دو گروه درس می‌آموختند.

زمان گذشت و بعدها در واکنش به گرایش مسلمانان، به‌ویژه امرا و عاملان، به تجمل، دنیاطلبی و خودبرتربینی، زندگی زاهدانه‌ای در روش برخی مسلمانان شکل گرفت. حدود دو قرن گذشت تا کم‌کم نام صوفی پیدا شد و این بینش و روش به تدریج تصوف نام گرفت. هرچه زمان می‌گذشت، مسلمانان در اعتقادات و نیز در روش زندگی فردی و اجتماعی خود دچار اختلاف می‌شدند. اگر در بحث‌های اعتقادی، متکلمان سرمدار بودند، اگر در مسائل شرعی، فقها پیشتاز بودند، در نگاهی متفاوت و در رفتارهای متمایز نیز عارفان و صوفیان بودند که بر دیدگاه ذوقی و کشف و شهودی برای رسیدن به معرفت و در تأویل و گرایش باطنی در عمل به شریعت تأکید می‌کردند.

در مجموع، با گذشت زمان و با شکل‌گیری یک چهارچوب مشخص و متمایز فکری، معرفتی و رفتاری، تصوف و عرفان اسلامی شکلی برجسته یافت و با تنظیم گفته‌های بزرگان گذشته و معاصر هر دوره، کتاب‌ها نگاشته شد. با نگاهی به تاریخ عرفان و تصوف اسلامی از آغاز، به‌ویژه از قرن سوم به بعد در هر عصر و قرنی، شخصیت‌ها و ویژگی‌های ممتازی را می‌بینیم. عالمان تصوف سعی می‌کردند با گردآوری سخنان پیشوایان و بزرگان دین، به‌ویژه آنان که گفتار و کردارشان را سرمشق خود می‌دانستند و نیز شرح‌ها و

تفسیرهای خود، مجموعه‌ای در اختیار علاقه‌مندان و جست‌وجوگران این راه قرار دهند. از این نظر، نخستین کتاب‌هایی که در این علم نوشته شده است، اهمیت فراوانی دارد. در این کتاب‌ها و به اعتقاد نویسندگان آنها، منشأ دیدگاه و بسیاری از اعمال و رفتار صوفیان، در طی زمان، سلسله‌وار به دوره پیامبر(ص) و یاران نامدار و ممتاز آن حضرت می‌رسد. شیوه زندگی عارفان و صوفیان - به عقیده خود - در همه ابعاد متأثر از زندگی پیامبر(ص) و یاران آن حضرت(ص) است. در این میان، زندگی، سیره و سخنان امام علی(ص) و اهل بیت پیامبر(ص)، در بخشی دیگر دارد. در کتاب‌ها و سخنان عارفان و صوفیان چند قرن اول اسلامی، درباره زندگی، رفتار و گفتار امیرالمؤمنین(ع) تا امام صادق(ع) و تأسی به گفتار و رفتار آن بزرگان در زندگی، بیشتر سخن گفته شده است. در حقیقت، تصوف اسلامی در قرن‌های نخست، آموخته‌ها و آموزه‌های خود را مدیون تعالیم و سیره زندگی بزرگان دین، به ویژه اهل بیت می‌داند.

کشف‌المحجوب هجویری به عنوان نخستین کتابی که یک عالم طریقت، در مسائل تصوف به زبان فارسی نوشته، یکی از منابعی است که این تأثیرپذیری از اهل بیت را منعکس کرده است. این اثر از امتهات کتب در علم تصوف است و علت انتخاب آن برای پژوهش حاضر، اهمیت و تأثیری است که این کتاب پس از دوره خود برجای گذاشته است.

هجویری

درباره هجویری و زندگی او، در منابع قرن‌های پنجم و ششم مطلبی نیامده و بهترین منبع شناخت او، کتابش کشف‌المحجوب است. ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، به احتمال بسیار، در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم به دنیا آمده است. علوم مرسوم زمان خود، به ویژه قرآن، حدیث، تفسیر، فقه و کلام را در زادگاه خود یا در غزنه آموخته و پس از چندی، در سنین جوانی از غزنه بیرون آمده و سفری طولانی را در پیش گرفته است. او از شهرهایی مانند مرو، سرخس، نیشابور، طوس و مناطق مرکزی ایران (عراق عجم) دیدن کرد و به دیدار پیران ناحیه ترکستان شتافت و با بسیاری از مشایخ دیدار کرد. شام و عراق نیز از دیگر مقصدهای سفر او بودند. سرانجام در شهر لاهور پاکستان اقامت گزید و کتاب خود کشف‌المحجوب را در آنجا نوشت. سال وفات او، حدود ۴۷۰ هجری قمری و مقبره او در لاهور است. در پاکستان، هجویری به «حضرت داتا گنج‌بخش» شهرت دارد. داتا در زبان اردو به معنی «بخشنده و عطاکننده» است.

هجویری، صوفی رسمی و خانقاهی نبود، بلکه بیشتر مسافر و سیاح بود؛ اما دیدار، سخنان و آموزه‌های برخی مشایخ، که عبارتند از: ابوالفضل ختلی (متوفای حدود ۴۵۳ق)، ابوالقاسم کرکانی (م ۶۶۹ع)؛ ابوالعباس شقانی (م ۵۸۸ع)؛ ابوالقاسم قشیری (م ۶۶۵ع)؛ و مظفر حمدان بیشتر بر او تأثیر گذاشته است.

هجویری در کشف‌المحجوب در ضمن مباحث گوناگون، از برخی آثار خود نام می‌برد، اما امروز جز همین کتاب، اثر دیگری از او باقی نمانده یا شناخته نشده است.

اهمیت هجویری و کشف‌المحجوب

هجویری، مؤلف نخستین کتاب تألیفی یا تصنیفی به زبان فارسی دربارهٔ تصوف است. البته پیش از او کتاب *التعرف لمذهب اهل التصوف*، تألیف ابوبکر محمدبن ابراهیم کلابادی را مستملی بخاری (م ۴۳۴ع) به فارسی شرح کرده بود؛ یعنی شرح تعرف از نظر فارسی بودن پیش از کشف‌المحجوب است، اما متن اصلی، عربی بوده است. به هر حال، کشف‌المحجوب نخستین متن به زبان فارسی در زمینهٔ موضوعات گوناگون تصوف است. اهمیت این کتاب، در معرفی بسیاری از اصول، عقاید، اصطلاحات، اختلاف آراء، معرفی مشایخ و بزرگان تصوف و عرفان و گفتار پیران و مشایخ از آغاز تا زمان مؤلف است. نام کتاب، از باب‌های یازده گانه آن گرفته شده است، چه مؤلف، هر بابی را با عنوان «کشف‌الحجاب» نام می‌برد؛ یعنی یازده حجاب را در یازده موضوع اصلی و مهم در عرفان و کلاً در عقاید صوفی معرفی می‌کند. این کتاب، پس از مؤلف، از منابع و مأخذ عمدهٔ صوفیان و تذکره‌نویسان یا علاقه‌مندان مطالعه در تصوف اسلامی بوده است.

مهم‌ترین کتاب‌هایی که پس از کشف‌المحجوب نوشته شده و به گونه‌ای از آن تأثیر پذیرفته‌اند، عبارتند از: *تذکرهٔ الاولیاء* عطار نیشابوری (قرن هفتم)، *فصل الخطاب* از خواجه‌محمد پارسا (قرن نهم)، و *نجات الانس* عبدالرحمان جامی (قرن نهم).

هجویری، فردی متشجع، صوفی‌ای آزاد از رسوم و ظواهر، پشمینه‌پوشی بی‌خرقه و ریا و عالمی توانا بوده است. آرا و گفته‌های او به‌عنوان سرفصل‌های مهم در تاریخ صوفیه، به‌ویژه از قرن پنجم به بعد شناخته می‌شود؛ هرچند که در تقسیم‌بندی موضوعات و برخی گفته‌ها، به‌پیروی از مشایخ بزرگ پیش از خود است. در واقع اگر حقیقت تصوف را باید از زبان بزرگان قرن‌های نخست شنید، هجویری یکی از بزرگان صاحب‌نظر و تأثیرگذار در دوره‌های پس از خود است. تصوف به‌رغم سابقهٔ دیرین خود، در قرن پنجم نمود و

جلوهای دیگر پیدا می‌کند و گسترش روزافزونی می‌یابد، به طوری که در کتب ادبی، بیشتر شاعران و نویسندگان، کم یا زیاد به این موضوع می‌پردازند. تصوف، یکی از مهم‌ترین پدیده‌های عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی است که با گسترش خود تاریخ ما را به جد تحت تأثیر قرار داده است و شناخت بینش و کلام عالمان این طریق، به ویژه بن‌مایه‌ها و سرچشمه‌های آن، اهمیت ویژه‌ای دارد.

بازتاب سیره امام علی و ائمه اهل بیت (ع) در کشف‌المحجوب

صوفیه در زندگی و کردار، خود را متابعان سنت رسول (ص) و اصحاب و یاران او می‌شمارند. این موضوع در کتب مهم صوفیه به فراوانی به چشم می‌خورد. قبل از هجویری در کتاب‌های *اللمع ابونصر سراج طوسی*، *التعرف کلاباذی* و *رساله قشیریه*، احوال گروهی از معاریف و اولیا ذکر شده است. هجویری در کتاب خود، در معرفی بزرگان عرفان و پیران طریقت، چند باب که آنها را «فی ذکر ائمتهم...» نام نهاده، از صدر اسلام شروع کرده تا به زمان خود رسیده و نام گروه فراوانی از بزرگان را ذکر کرده است. او در باب «فی ذکر ائمتهم من الصحابة والتابعین و متابعیهم» به قول خود «طرفی یاد می‌کند از احوال ایشان، از صحابه که پیشرو ایشان بودند اندر معاملات و قدوة ایشان اندر انفاس و قواد ایشان اندر احوال، از پس انبیا، از سابقان اولین از مهاجر و انصار...». (هجویری، ۱۳۸۴: ۹۵)

در بخش اول این باب، از خلفای اول، دوم و سوم سخن می‌گوید؛ از علی (ع) به عنوان خلیفه چهارم یاد می‌کند و سخن و سیره آن حضرت (ع) را که در معاملات و احوال صوفیان، مؤثر و سرمشق است، نقل می‌کند. وی در بابی دیگر به نام «فی ذکر ائمتهم من اهل‌البیت»، از امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق (ع) یاد می‌کند.

سیره علوی و گفتار امیرالمؤمنین (ع)

در بحث پیشوایی امام علی (ع) برای اهل طریقت، سیمای آن حضرت (ع) را با عناوینی، این‌گونه توصیف می‌کند:

برادر مصطفی، غریق بحر بلا، حریق نار و لا، مقتدای اولیا و اصفیا، ابوالحسن علی بن ابی‌طالب - کرم‌الله وجهه. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۰۲)

همو در توصیف آن حضرت(ع) و اهمیت آن برای اهل طریقت می‌نویسد:

او را اندرین طریق، شأنی عظیم و درجتی رفیع است و اندر دقت عبارت، از اصول حظی تمام داشت تاحدی که جنید - رحمه الله - گفت: شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضی: شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن، علی مرتضی - رضی الله عنه - است؛ یعنی اندر علم و معاملات، امام این طریقت، علی است، از آنکه علم این طریقت را اهل این، اصول گویند و معاملاتش بجمله بلا کشیدن است. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۲)

از این گفته‌ها و عبارات چند نکته حاصل می‌شود:

آن حضرت(ع)، امام و پیشوای این گروه در علم و معاملات است؛ یعنی عارفان و صوفیان راستین باید علم و معرفت را از علی(ع) بیاموزند و در عمل و رفتار نیز پیرو او باشند؛ چرا که او معاملاتش همه، بلاکشیدن است و این خود بیانگر آن است که پیشوایان تصوف، از سیره و سلوک علی(ع) شناخت کافی داشته و رنج‌ها و ملامت‌کشیدن‌های آن حضرت(ع) را می‌دانسته‌اند؛ هرچند از نظر کلامی و اعتقادی، به جانشینی آن حضرت(ع) پس از پیامبر(ص)، به‌گونه‌ای دیگر اعتقاد داشته و عمل کرده‌اند.

صوفی و اهل طریقت نیز باید هم علم داشته باشد تا خانه زهدش بی‌ستون نماند و هم دردها و بلاها را تحمل کند. سخن و کلام علی(ع) باید برای اینان سرمشق باشد؛ زیرا آن حضرت «اندر عبارت از اصول حقایق، حظی تمام داشت». پس، دعاها، مناجات و خطبه‌های علی(ع)، همه درباره معرفت حق است و برای اهل طریقت حجت.

عبارت برادر مصطفی در توصیف آن حضرت، علاوه بر اعتراف به همراهی همیشگی علی(ع) با پیامبر(ص) به رویداد معروف به «روز مؤاخات» در سال اول هجری اشاره دارد که پیامبر(ص) در مدینه مهاجر و انصار را برادر یکدیگر قرار داد و علی(ع) را برادر خود خواند.

لباس و پوشش

معمولاً صوفیان مقید بوده‌اند که صوف بپوشند. جامه پشمین و مرقعه، لباس صوفیان بوده است. پوشیدن خرقة یا به اصطلاح خودشان «الباس خرقة»، از موارد استحسان در نزد صوفیه است:

مراد از استحسان، استحباب امری و اختیار رسمی است که متصوفه آن را به اجتهاد خود وضع کرده‌اند از جهت صلاح حال طالبان، بی‌آنکه دلیلی واضح و برهانی لایح از سنت بر آن شاهد بود. (کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۶)

عزالدین محمود کاشانی (۱۳۷۲: ۱۴۷) نوشته است که برای الباس خرقة «در سنت آن

را سندی نیافته‌اند الا حدیث ام‌خالد...؛ اما قبل از او، هجویری و دیگران آن را به سنت رسول (ص) و صحابه مستند می‌کنند و پوشیدن آن را به پیامبر (ص) و خلفای آن حضرت نسبت می‌دهند. صوفیان بنا به اعتقاد و ادعای خود می‌کوشیده‌اند در هر امری، از سنت و سیره حضرت رسول (ص) و اصحاب آن حضرت پیروی کنند. در پوشیدن لباس نیز اینها نوع لباس خود را به نوع پوشش پیامبر (ص) یا خلفا مستند می‌کنند. آنان برای صوف و مرقعه، ارزش ویژه‌ای قائل بوده‌اند.

هجویری نیز در بابی از کتاب به نام «باب لبس مرقعات»، پوشیدن صوف را به سفارش حضرت رسول (ص) می‌داند: «علیکم بلباس الصوف تجدون حلاوة الایمان فی قلوبکم» (هجویری، ۱۳۸۴: ۶۱). درباره پوشیدن مرقعه نیز از قول یکی از صحابه نقل می‌کند که پیامبر (ص) به یکی از همسرانش (عایشه) فرموده است:

لَا تَضِیْعِي الثَّوْبَ حَتَّى تَرْقَعِيهِ.

جامه را مگذار مگر اینکه بر آنها رقعہ بگذاری. (هجویری، ۱۳۸۴: ۶۱)

مؤلف سپس درباره پوشش مولا علی (ع) می‌نویسد:

از امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - می‌آید که پیراهنی داشت که آستین آن با انگشت او برابر بود و اگر وقتی پیراهنی درازتر بودی، سر آستین آن فرو دریدی. (هجویری، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۲)

علت اینکه حضرت (ع)، سر آستین را کوتاه می‌کردند، دوری از کبر و خودبینی بوده است؛ زیرا داشتن جامه‌های بلند و بلندآستین نوعی تفاخر برای اعراب بوده است و بریدن آن نشانه دوری از عجب. از این گذشته، خطاب خداوند به پیامبر (ص) را که فرموده است «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» (مدثر، ۴/۷۴)، به کوتاه کردن معنی می‌کنند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ برخی (ظاهراً خوارج) که ایشان را به جهت داشتن آستین کوتاه عیب می‌کردند، فرمود:

اتعیوننی علی لباس هو ابعده من الکبر و اجدر ان یقتدی بی المسلم. (مجلسی، ۱۴۰۴: ق: ۳۳/۳۸۲)

نیز در کلام امیرالمؤمنین (ع) آمده است که او را گفتند:

چرا جامه کوتاه می‌داری؟ گفت: لانه ابقی و اتقی و اتقی: برای آنکه بهتر بماند و پاکیزه‌تر باشد و پرهیزگاروارتر. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴: ۵/۴۲۴)

ایثار

ایثار، یکی از مباحثی است که در کتب صوفیه بسیار به آن اهمیت داده شده و از صفات جوانمردان

شمرده شده است. البته در نوع نگاه به آن و تقسیم‌بندی ایثار به انواع، شاید تفاوت‌هایی باشد؛ اما در ارزش و اهمیت آن اختلافی نیست. هجویری ایثار را دو گونه می‌شمارد:

یکی در صحبت و دیگر اندر محبت. و اندر ایثار حق صاحب، نوعی رنج و کلفت است؛ اما اندر ایثار حق دوست، همه روح و راحت است. (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۸۷)

یعنی ممکن است انسان، در هم‌نشینی با هم‌نوع یا برادر ایمانی دچار نوعی تکلف و زحمت شود، اما در ایثار به «حق دوست» (= خداوند) همه را روح و راحت می‌بیند. نمونه‌ی اعلای ایثار که مایه‌ی فخر همه‌ی مسلمانان است، بیتوته‌ی حضرت علی(ع) به‌جای پیامبر اکرم(ص) در شب هجرت است که نویسنده، این ایثار امیرالمؤمنین(ع) را که برای رضایت خداوند و حفظ وجود پیامبر(ص) و در نتیجه بقای اسلام بود، ذکر می‌کند و در ادامه می‌نویسد:

و آن شب کفار قصد کشتن پیغمبر - علیه‌السلام - خداوند تعالی جبرئیل و میکائیل را گفت: من میان شما برادری دادم و یکی را زندگانی درازتر از دیگری گردانیدم. کیست از شما دو که ایثار کند مر برادر خود را بر خود به زندگانی و مرگ را اختیار کند؟ هر دو مر خود را زندگانی اختیار کردند. خداوند تعالی با جبرئیل و میکائیل گفت: «شرف علی بدیدید و فضلش بر خود که میان وی و از آن رسول خود برادری دادم. وی قتل و مرگ خود اختیار کرد و بر جای وی بخفت و جان فدای پیغمبر - علیه‌السلام - کرد و زندگانی بر وی ایثار کرد. هر دو کنون به زمین روید و وی را از دشمنان نگاه دارید». آنگاه جبرئیل و میکائیل بیامدند و یکی بر سران وی و یکی بر پایان وی نشست. جبرئیل گفت: بخ بخ، من مثلک یا ابن‌ابی‌طالب؟ لان الله تعالی بیاهی بک علی‌الملائکه: کیست چون تو ای پسر ابوطالب که خداوند تعالی می‌به تو مباحثات کند بر همه‌ی ملائکه و تو اندر خواب خوش خفته؟ آنگاه آیت آمد اندر شأن وی. قوله تعالی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤوف بالعباد» (بقره، ۲۰۷/۲). (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۹۰)

نماز

هجویری درباره‌ی اهمیت و عظمت نماز و نیز ارزش نماز نزد امیرالمؤمنین(ع)، نوشته است:

و چون امیرالمؤمنین علی - کرم‌الله وجهه - قصد نماز کردی، موی‌های وی سر از جامه‌ی وی بیرون کردی و لرزه بر وی افتادی و گفتی: آمد وقت گزاردن امانتی که آسمان‌ها و زمین‌ها از حمل آن عاجز آمدند. (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۴۰)

در حقیقت نماز حقیقی، نماز کسی چون علی (ع) است و عارف اگر می خواهد در سلوک خود، لحظه های مناجات با حق را بهتر دریابد، باید قدر لحظه های نماز را بداند و شأن و عظمت آن را درک کند، آن گونه که علی (ع) درک می کرد و درباره آن چنان می فرمود.

سماع

یکی از موضوعاتی که در طول قرن های نخستین تاریخ تصوف اسلامی، بسیار محل بحث و اختلاف بوده، سماع است که بعدها بیشتر به «سماع صوفیانه» مشهور شده است. روابودن یا نبودن، احکام آن، آثار آن و اینکه چه کسانی قابلیت شنیدن، دیدن و درک سماع را دارند، از جمله موضوعات این بحث است. کسانی که آن را روا می دانسته اند، شعر و سماع را وسیله ای برای تعلیم شاگردان و آماده کردن آنان برای تهذیب نفس و تصفیه باطن می شمرده و آن را باعث وجد صوفی می دانسته و او را مهیای بیخودی می کرده اند. طبیعی است که اگر موافقان سماع در بین بزرگان تصوف، در آغاز آن را به دیده یک امری می دیده اند که صوفی و عارف را از خود رها می کند، این موضوع در قرن های بعد همچون بسیاری دیگر از آداب و رسوم از هدف و مسیر اولیه خود دور و وسیله ای برای تفریح شد؛ و گرنه آن سماعی که دلها را برای تهذیب به وجد می آورد، در کلام کسی چون سعدی چنین وصف شده است:

به چرخ اندر آیند دولاب وار	چو دولاب بر خود بگیرند زار
به تسلیم سر در گریبان برند	چو طاققت نماند گریبان درند
مکن عیب درویش مدهوش مست	که غرق المت از آن می زند پا و دست
نگویم سماع ای برادر که چیست	مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی پرد طیر او	فرشته فرو ماند از سیر او
وگر مرد لهوست و بازی و لاغ	قوی تر شود دیوش اندر دماغ
چه مرد سماع است شهوت پرست	به آواز خوش خفته خیزد نه مست
جهان پر سماع است و مستی و شور	ولیکن چه بیند در آینه کور

(سعدی، ۱۳۷۲: باب سوم/ ۱۱۲)

در این ابیات سعدی، شرایط و هدف سماع بیان شده است. هجویری نیز در کشف المحجوب، در این باره بابتی مفصل دارد و اقوال گوناگون مشایخ را در آن نقل می کند. در همین باب، فصلی است درباره «خواندن قرآن به الحان و شنیدن

قصاید و اشعار چنان‌که حروف از حد آن تجاوز کرده است. هجویری می‌گوید که برخی مشایخ این‌گونه استماع را کراهت داشته و خود پرهیز کرده‌اند و گروهی آن را حرام شمرده و در تحریم آن از سلف صالح متابعت کرده‌اند. وی نمونه‌هایی از آن را چنین نقل می‌کند:

چنان‌که زجرکردن پیغمبر - علیه‌السلام - مرشیرین را کنیزک حسان بن ثابت از غناکردن ... و ، و انکارکردن علی بر معاویه که کنیزکان مغنیه داشت و منع کردن وی مر حسن را - رضی‌الله‌عنه - از نظاره آن زن حبشه که می‌غنا کرد و گفتی که او قرین شیطان است و مانند این. (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۹۹)

بنابراین، صوفیانی که غنا را تحریم کرده‌اند، حتی در خواندن قرآن نیز خود را متابع سنت پیغمبر (ص) و علی (ع) می‌دانند.

درباره آداب صوفیان در تزویج یا تجرید نیز سخن بسیار و بنا به دیدگاه‌ها و انگیزه‌ها، اقوال مختلف است. به گفته هجویری، از مشایخ این قصه، گروهی گفته‌اند: اهل، مر دفع شهوت را باید و کسب مر فراغت دل را؛ و گروهی گفتند که مر اثبات نسل را باید تا فرزندی باشد و چون فرزند ببود، اگر پیش از پدر بشود، شفيعی بود یوم‌القیامه و اگر پدر پیش برود، دعاگویی بماند. (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۳۰)

اما برای ازدواج، خواستن دختری از بهترین خانواده و خاندان، بهترین انتخاب است. مؤلف داستانی نقل می‌کند که در آن خلیفه دوم برای اینکه نسب خود را به دریای مطهر علی برساند، از وی دختری خواست:

و اندر خبر است که عمر بن خطاب، مر ام‌کلثوم را دختر فاطمه بنت مصطفی - صلی‌الله‌علیه - خطبه کرد از پدرش علی - رضی‌الله‌عنهم اجمعین. علی گفت: او بس خرد است و تو مردی پیری و مرا نیت است که به برادرزاده خودش دهم، عبدالله بن جعفر - رضی‌الله‌عنهم. عمر پیغام فرستاد: یا ابوالحسن، اندر جهان زنان بسیارند بزرگ و مراد من از ام‌کلثوم اثبات نسل است نه دفع شهوت، لقوله علیه‌السلام: کل سبب و نسب ینقطع إلی سببی و نسبی. کنون مرا سبب هست، بایدم تا نسب نیز با آن یار باشد تا هر دو طرف به متابعت وی محکم گردانیده باشم. علی - رضی‌الله‌عنه - وی را بدو داد و زید بن عمر از وی بیامد. (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۳۰)

درواقع این عمل که از جانب خلیفه دوم برای کسب فضیلت انتساب صادر شده، خود گواهی بر اقرار به افضلیت علی (ع) بر دیگران و جاودانگی نسل پیامبر (ص) و فرزندان علی و فاطمه - علیهم‌السلام - است.

سخنان علی(ع)

معمولاً صوفیان و به‌ویژه عالمان این طریق، از مجموعه گفتار بزرگان، سخنانی را برمی‌گزینند که به مذاق و روش آنان خوش‌تر می‌آید. از همین رو، هجویری، با نقل حکایتی که در آن امیرالمؤمنین(ع) کسی را وصیت می‌کند، از قول آن حضرت(ع) می‌نویسد:

نگر تا شغل زن و فرزند را مهم‌ترین اشغال خود نگردانی که اگر ایشان از دوستان خدایند - جل جلاله - وی دوستان خود را ضایع نگرداند و اگر دشمنان خدایند - عزوجل - اندوه دشمنان خدای چه می‌داری؟! (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۲)

اینکه هجویری، کلام امیرالمؤمنین(ع) را از چه منبعی گرفته است، مشخص نیست؛ اما این فرمایش مولا(ع) در نهج‌البلاغه آمده است که فرموده‌اند:

لا تجعلن اکثر شغلک باهلک و ولدک فان یکن اهلک و ولدک اولیاءالله فان الله لایضیع اولیاءه و ان یكونوا اعداءالله فما همک و شغلک باعداءالله. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۵۲)

هجویری این سخن را نشان‌دهنده انقطاع دل از دین حق می‌داند و این نکته خود از مهم‌ترین تعالیم صوفیه است.

امیرمؤمنان(ع) در پاسخ پرسش‌کننده‌ای که از حضرت(ع) پرسیده بود: «پاکیزه‌ترین کسب‌ها چیست»، فرمود:

غناء القلب بالله.

هر که را دل به خدای توانگر باشد، نیستی دنیا وی را درویش نگرداند و هستی آن شادی نیاردش. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۳)

هجویری در پایان این بخش تأکید می‌کند که اهل این طریقت در گفتار، اشارات، مجردشدن از وابستگی به دنیا و دل‌بستن به تقدیر الهی، به علی(ع) اقتدا می‌کنند. نویسنده همچنین در بیان اینکه امیرمؤمنان(ع) با شناخت دنیا و آفت آن، زر و کلوخ دنیا برایش یکسان بود، شرافت این کار را این‌گونه برای عارفان و سالکان بیان می‌کند:

شرف مر آن درست‌بین و راست‌دان را باشد که زر نزدیک وی زر بود و کلوخ، کلوخ؛ اما به آفت آن بینا بود تا گوید: یا صفراء، یا بیضاء، غری غیری: یا زر زردروی و یا سیم سفیدکار به جز مرا فریبید که من به شما مغرور نگردم، از آنچه من آفت شما دیده‌ام.

وی در ادامه، با استفاده از همین کلام امام(ع)، در شرح دیدن آفت دنیا می‌نویسد:

پس آن که آفت وی بدید، مر آن را محل حجاب داند، به ترک آن بگوید، ثواب

یابد؛ و باز آن را که زر چون کلوخ بود، به ترک کلوخ گفتن راست نیاید. (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۳۹ - ۳۴۰)

درباره معرفت به خداوند و چگونگی حصول آن، کلام ذیل را به امیر مؤمنان (ع) نسبت می‌دهد:

چون امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - را پرسیدند از معرفت، گفت: عرفت الله بالله و عرفت ما دون الله بنورالله: خداوند را - عزوجل - بدو بشناختم و جز خداوند را به نور او شناختم. (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۹۳)

در مجموع، نویسنده کتاب، شخصیت، کردار و گفتار علی (ع) را سرمشقی شایسته و بایسته برای زندگی روندگان طریقت می‌شمارد.

امام حسن مجتبی (ع)

نویسنده کشف‌المحجوب، در بابی جداگانه در کتاب خود به نام «باب فی ذکر ائمتهم من اهل‌البیت، از امام حسن مجتبی تا امام صادق - علیهم‌السلام - یاد می‌کند. او در این باب، اهل بیت را با این عبارت وصف می‌کند:

... و اهل بیت پیغامبر - علیه‌السلام - آنان که به طهارت اصلی مخصوصند هر یکی را اندرین معانی قدمی تمام است و جمله قدوة این طایفه بوده‌اند خاص و عام ایشان. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۵)

هجویری نیز که خود سنی‌مذهب (حنفی) است، همچون بسیاری دیگر از عالمان و نویسندگان و پیشینیان این مذهب، اهل بیت را مشمول آیه‌ای از قرآن می‌داند که به طهارت آنان تصریح شده و این طهارت را اصلی [و در نسخه‌ای دیگر از متن، ازلی] می‌داند. موضوع طهارت اهل بیت در آیه ۳۳ سوره احزاب آمده که فرموده است: «... اَنَّمَا يَرِيْدُاللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

نویسنده، طبق معمول، برای هر یک از بزرگان اوصافی می‌آورد. اوصاف امام مجتبی (ع) را نیز چنین نوشته است:

جگر بند مصطفی، ریحان دل مرتضی، قره عین زهرا، ابو محمد الحسن بن علی - کرم الله وجهه. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۵)

این اوصاف، احترام و عقیده نویسنده را به حسن بن علی (ع) می‌رساند:

«جگر بند» مصطفی، بیانگر نهایت محبوبیت، عزیزی و جگرگوشه بودن امام حسن (ع) برای پیامبر (ص) است؛ ریحان دل نیز به همین موضوع اشاره دارد، چنانکه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرموده‌اند:

انّ هذا ریحانتی و انّ ابنی هذا سیّد و... (ابونعیم اصفهانی، بی تا: ۳۵/۲)

نیز دربارهٔ حسنین - علیهما السلام - فرموده‌اند: «هما ریحانتای من الدنیا» (ونسک، ۱۹۴۳: ۳۱۸/۲) جمله مهمی که هجویری دربارهٔ موضوعات تصوّف و اصطلاحات و معاملات مختص به آن از امام (ع) نقل کرده، این است که حضرت (ع) فرمود:

علیکم بحفظ السرائر فانّ الله تعالی مطلع علی الضمائر.

بنده مخاطب است به حفظ اسرار همچنان که به حفظ اظهار؛ پس حفظ اسرار از التفات به اغیار بود و حفظ اظهار از مخالفت جنّار. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

هجویری، متن نامه‌ای را از حسن بصری (م ۱۱۰) به امام مجتبی (ع) می‌آورد که در آن حسن بصری دربارهٔ موضوع «قدر» و «استطاعت» از امام (ع)، سؤال می‌کند؛ زیرا در آن زمان مسائل مهمی در عقاید و کلام زبانزد و محل اختلاف اهل علم بود. نامه حسن بصری این گونه شروع می‌شود:

السلام علیک یا بن رسول الله و قرّة عینی و رحمة الله و برکاته.

سپس متن نامه است که در آن عبارات قابل تأمل و مهمی وجود دارد. ترجمه متن نامه چنین است:

اما بعد، شما بنی هاشم، در موج خیز دریاها مانند کشتی‌های روانید و ستارگان شبید و نشانه‌های هدایتید و پیشوایان راهبری هستید که هر کس از شما پیروی کرد، نجات یافت. شما همچون کشتی نوحید؛ کشتی پر نعمتی که مؤمنان بدان سوار می‌شوند و سر نشینان آن نجات می‌یابند. اما ای فرزند رسول خدا که درود خدا بر او باد، نظر تو چیست دربارهٔ قدرت که ما در آن سرگردانیم و دربارهٔ استطاعت که در آن اختلاف داریم. ما را از آنچه رأی تو بر آن قرار گرفته است، آگاه کن؛ زیرا که شما ذریه‌ای هستید که بعضی از بعضی دیگر به علم خداوند آگاه شده‌اید و او بر شما گواه است و شما بر مردم گواهیید. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

حسن بصری، از شخصیت‌های زاهد، عابد، فقیه، فصیح و سرشناس قرن اول هجری و دست‌پروردهٔ امیر مؤمنان (ع) بود. این شخصیت هر چند که به لحاظ عدم پیروی و حمایت

کامل از امیر مؤمنان (ع) در نزد شیعه «مطعون» است، منصفانه درباره اهل بیت و در اینجا خطاب به امام حسن (ع) چنین اوصافی را به قلم می‌آورد.

در اوصافی که او درباره امام مجتبی (ع) و اهل بیت (ع) آورده است، چند نکته مهم وجود دارد: ۱. بنی هاشم را چون کشتی‌های روان در دریاها می‌داند: «فانکم معاشر بنی هاشم کالفلک الجاریة فی اللّجج». همان‌گونه که در دریاها طوفانی با کشتی نجات می‌یابند، در دریاها طوفانی کفر و بی‌ایمانی نیز با اهل بیت نجات می‌یابند: نویسنده نامه خود به اختلاف و سرگردانی خویش و مانند خویش اقرار کرده است. در نامه حسن بصری، اهل بیت به کشتی تشبیه شده‌اند که هم به آیه قرآنی توجه دارد و هم به حدیث پیامبر (ص). در قرآن کریم آمده است: «فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون» (شعراء، ۲۶/۱۱۹)؛ و حدیث پیامبر (ص) هم که بسیار مشهور است: «انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطّة من دخله نجا و من لم یدخله هلک» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۰۵/۲۳). در ادعیه شعبانیه نیز همین مضمون وجود دارد.

۲. اهل بیت را چون ستارگان تابنده شب می‌داند: «و مصابیح الدّجی». در شب‌های ظلمانی، ستاره‌ها راهنمای گم‌شدگانند و اهل بیت نیز ستاره‌هایی هستند که در تاریکی ضلالت و اختلاف، راه درست را نشان می‌دهند.

۳. اهل بیت، نشانه‌های هدایت (اعلام‌الهدی) هستند. در بیابان‌ها نشانه‌هایی می‌گذاشته‌اند تا کسی گم یا سرگردان نشود. در بیابان حیرت و رسیدن به مقصد رستگاری نیز اهل بیت نشانه‌های هدایت و نجاتند.

۴. بنی هاشم (اهل بیت)، پیشوایان راهبر (الائمة‌القادة) هستند که هر کس از ایشان پیروی کرد، نجات یافت. تاریخ اسلام، به‌ویژه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) نشان داده است که در مجموع چه کسانی از کشتی نجات اهل بیت و از ستارگان هدایت و پیشوایان راستین پیروی کردند و نجات یافتند.

عباراتی که در وصف اهل بیت در چند جمله اخیر آمده، همگی برگرفته از سخنان پیامبر (ص) در شأن ایشان است؛ چنان‌که آن حضرت (ص) فرموده است:

فهؤلاء مصابیح الدّجی و ائمة‌الهدی و اعلام‌التقی، من احبهم و تولّاهم کنت ضامنًا له علی‌الله تعالی بالجنة. (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۳۶/۲۹۶)

همان‌طور که اشاره شد، متأسفانه، حسن بصری علی‌رغم اقرار و تصریح به این ویژگی‌ها، نتوانست تا پایان در آن راه مستقیم بماند.

۱. حسن بصری، در پایان نامه، اهل بیت را این گونه معرفی می کند:

فأنکم ذریة بعضها من بعض بعلم الله علمتم و هو الشاهد علیکم و اتم شهداء الله علی الناس.

در این توصیفات نیز نویسنده به آیات قرآن نظر داشته و اشاره کرده که این آیات در شأن پیامبران بزرگ و بزرگوار فرموده است:

ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین؛ ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم. (آل عمران، ۳/ ۳۳ - ۳۴)

و در ادامه مطلب به آیه ای از سوره بقره نظر دارد:

و كذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً... (بقره، ۲/ ۱۴۳)

۲. هجویری خود در ترجمه نامه حسن بصری، برای عبارت «ذریة بعضها من بعض»، در ترجمه ای آزاد نوشته است: «شما ذریة پیغامبرید - علیه السلام - و هرگز منقطع نخواهید شد». منظور این است که رشته نسل بنی هاشم هرگز بریده نخواهد شد و رشته پیوند با حضرت رسول (ص) هیچ گاه قطع نخواهد شد. این ترجمه، سوره کوثر را به ذهن می آورد که در آن خداوند از اعطای کوثر به پیامبر (ص) و بریده شدن نسل شخص ملامت کننده پیامبر (ص) سخن گفته است.

پاسخ امام

پاسخی که امام مجتبی (ع) به حسن بصری داده، بهترین تعریف و معیار برای بسیاری از موضوعات از جمله «قدرت» و «استطاعت» است. ترجمه پاسخ امام چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد؛ نوشته ات در باب حیرت خود و حیرت آنان که از امت ما دانسته ای، به من رسید. آنچه رأی من بر آن است، این است که هر کس به تقدیر، خیر یا شرش معتقد نباشد، کافر است و هر کس معاصی را به خداوند نسبت دهد، فاجر است. خداوند بندگان را بی خواست آنان به طاعت و انمی دارد و به زور به معصیت نمی افکند و نیز آنان را در مملکت خویش به خود و انمی گذارد و اگر به معصیت روی آرند و خداوند بخواهد به آنان احسان کند، میان آنان و آن کار، فعلی حائل می کند و اگر هم چنین نکند، آنان را به اکراه به آن و انمی دارد و بر آنان واجب نمی کند. با حجتی که بر آنان آورده، آنان را آگاه کرده و به آنها توانایی داده است و از این گذشته، راه را برای عمل بدانچه امر کرده و بر ترک آنچه از آن نهی فرموده، باز گذاشته و حجت روشن از آن خداست. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

ائمه معصوم (ع) در هر عملی، سرمشق و پیشوا بودند و سفارش بزرگان تصوف نیز پیروی از همین سرمشق‌ها در هر عمل است. نویسنده در تأکید این مطلب که سیره و اخلاق حسنه بزرگی چون حسن بن علی (ع) سرمشق مشایخ است و آنان باید در یکسان‌دیدن مدح و ذم خلاق و متغیرنشدن به جفاگفتن مردم، به آن بزرگوار تأسی کنند، حکایتی ذکر می‌کند. در این حکایت، حلم و بردباری امام (ع) به گونه‌ای است که فرد جسارت‌کننده را منقلب می‌کند:

و اندر حکایات یافتم که اعرابی از بادیه درآمد و او بر در سرای خود نشسته بود اندر کوفه. اعرابی وی را دشنام داد و مادر و پدرش را. وی برخاست و گفت: یا اعرابی، اگر گرسنه‌ای تا نانت آرند و یا تشنه‌ای تا آبت آرند؛ یا تو را چه رسیده است؟ و وی [اعرابی] می‌گفت: تو چنین و مادر و پدرت چنین و چنین. حسن - رضی الله عنه - فرمود غلام را تا یک بدره دینار بیرون آورد و بدو داد و گفت: یا اعرابی، معذور دار که اندر خانه ما بیش از این نمانده است و آلا از تو دریغ نداریمی. چون اعرابی این سخن بشنید، گفت: اشهد آنک ابن رسول الله (ص)؛ می‌گوای دهم که تو پسر پیغمبری و من اینجا به تجربت حلم تو آمدم. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

سالک در هر امری حتی در جود و بخشش به نیازمندان نیز باید مراقبت کند و اخلاص داشته باشد، آن‌چنان که بزرگان داشتند. هجویری حکایتی در این باره از نحوه بخشش امام حسن (ع) به سائل آورده که بسیار آموزنده است:

مردی به در سرای حسن بن علی آمد و گفت: ای پسر پیغمبر، مرا چهارصد درم وام است. حسن فرمود تا چهارصد دینار بدو دادند و گریان اندر خانه شد. گفتند: چرا می‌گیری ای فرزند پیغمبر؟ گفت: از آنچه اندر تفحص حال این مرد تقصیر کردم تا وی را به ذل سؤال آوردم. (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۶۶)

در این حکایت، عظمت روح ولی حقیقی خداوند آشکار می‌شود که مؤمن حقیقتاً باید چنان از احوال همسایگان و همدینان و هموعان خود (در حد امکان) باخبر باشد که نگذارد کار مؤمنی به جایی برسد که بخواهد آبرویش را برای «سؤال» بگذارد.

امام حسین (ع)

معمولاً هجویری (چون دیگر نویسندگان تصوف) اوصافی را از بزرگان نقل می‌کند که متناسب با طریقت، موضوع سخن و مفاهیم صوفیانه و عارفانه است. درباره امام حسین (ع) نیز چند عبارت زیبا دارد: «شمع آل محمد، از جمله علایق مجرد، سید زمانه خود، از

محققان اولیا، قبله اهل بلا، قتیل دشت کربلا؛^۱ آنگاه جمله‌هایی می‌آورد که نشان‌دهنده نگاه عالمان صوفی به قیام سیدالشهداء است:

و اهل این قصه (عرفا) بر درستی حال وی متفقند که تا حق ظاهر بود، مر حق را متابع بود؛ چون حق مفقود شد، شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای - عزوجل - کرد، نیارامید. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

البته نویسنده، زمان ظاهر بودن حق را (که از کی تا کی بوده) به درستی روشن نکرده است؛ اما اوضاع به گونه‌ای می‌شود که حق مفقود می‌شود و حسین (ع) برای احیای حق، شمشیر برمی‌کشد و تا شهادت پیش می‌رود.

طبعاً جای این سؤال از هجویری و امثال او و بزرگان قبل از او باقی است که چه شد که حق مفقود شد و چه کسانی زمینه مفقود شدن حق را فراهم کردند؟ ولی هرگز پاسخی از آنان دریافت نشد.

هجویری آنگاه می‌نویسد: «رسول را - علیه السلام - اندر وی نشان‌هایی بود که او بدان مخصوص بود» (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۸)؛ چنان‌که حکایتی را از خلیفه دوم نقل می‌کند که:

روزی به نزدیک پیغمبر - علیه السلام - اندر آمدم؛ وی را دیدم حسین را بر پشت خود افکنده بود و رشته‌ای اندر دهان خود گرفته و سر رشته به دست حسین داده بود تا حسین می‌رفت و وی - علیه السلام - از پس حسین به زانوها می‌رفت. من چون آن بدیدم، گفتم: «نعم الجممل جملک یا ابا عبدالله». پیغمبر گفت (علیه السلام): نعم الراکب هو یا عمر ... (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۷/۳۷)

درباره سخنان امام حسین (ع) هم می‌نویسد که وی را کلام لطیف است اندر طریقت حق و رموز بسیار و معاملت نیکو. آنگاه روایتی از حضرت (ع) نقل می‌کند: «اشفق الاخوان علیک دینک»؛ و در توضیح و تفسیر آن به زیبایی می‌نویسد:

شفیق‌ترین برادران بر تو دین توست؛ از آنچه متابعت مرد اندر متابعت دین بود و هلاکش اندر مخالفت آن. پس مرد خردمند آن بود که به فرمان مشفقان بود و شفقت آن بر خود بداند و جز بر متابعت آن نرود و برادر تو آن بود که نصیحت کند و در شفقت نبندد. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۰۹)

نویسنده در بحث رضا، پس از تقسیم رضا به دو گونه (رضای خداوند از بنده و رضای بنده از خداوند)، می‌نویسد که رضای بنده، استواری دل وی است بر دو طرف قضا چه منع و چه عطا. سپس قولی از ابوذر غفاری نقل می‌کند که گفته است: «الفقر الی احب من الغنی والسقم احب من الصحه».

درباره این سخن ابوذر از حضرت حسین بن علی (ع) سؤال کردند؛ آن حضرت (ع) فرمود:
رحم‌الله اباذر اما انا فاقول: من اشرف علی حسن اختیارالله لم یتمنّ آلا ما اختارالله له.
(هجویری، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

آنگاه در تأکید این موضوع می‌نویسد که چون بنده اختیار حق را بدید و از اختیار خود اعراض کرد، از همه آندوه‌ها برست.

امام سجاد (ع)

اوصافی که هجویری در معرفی سیما و شخصیت امام سجاد (ع) می‌آورد، چنین است: «وارث نبوت و چراغ امت، سید مظلوم و امام مرحوم، زین‌العباد و شمع‌الواتاد.» (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

در این اوصاف، همان مسائلی اعتقادی شیعه درباره امام خود نهفته است. وارث پیامبر (ص) بودن که طبعاً منظور میراث معنوی پیامبر (ص) است و برای پیروی چه کسی بهتر از وارثان حقیقی؟ چراغ امت بودن نیز عقیده ما درباره جانشینی اهل بیت است. تعبیرات دیگر نیز گرچه عاطفی است، بیانگر اعتقاد به زندگی، سیره، اخلاق و عبادت امام سجاد (ع) است. نویسنده آنگاه با برشمردن صفت‌هایی چون «اکرم و اعبد اهل زمانه خود بود و وی مشهور است به کشف حقایق و نشر دقایق»، جمله‌ای زیبا را در ارتباط با موضوع کتاب خود، کشف‌المحجوب، می‌آورد:

از وی پرسیدند: سعیدترین دنیا و آخرت کیست؟ گفت: آن‌که بر باطل راضی نبود چون راضی شود، و خشمش از حق بیرون نیارد چون خشمگین گردد. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۰)

و در توضیح آن می‌نویسد:

این از اوصاف مستقیمان است؛ زانچه رضادادن به باطل، باطل بود و دست‌بداشتن حق اندر حال خشم، باطل [باشد] و مؤمن مبطل نباشد.

نویسنده سپس به واقعه روز عاشورا اشاره می‌کند و مانند بسیاری از منابع دیگر، «بیماری» امام سجاد (ع) را متذکر می‌شود. همچنین، سرپرستی کاروان اسرای کربلا و برخورد ظالمانه عمال یزید را یادآوری می‌کند و می‌نویسد:

چون ایشان را بر اشتران برهنه به دمشق اندر آوردند، پیش یزیدین معاویه - اخزاه‌الله - یکی ورا گفت: کیف اصبحتم یا علی و یا اهل بیت‌الرّحمة؟ قال: اصبحنا من قومنا بمنزلة قوم موسی من آل فرعون، «یذبّحون ابناءنا و یستحیون نساءنا» فلا ندري صباحنا من مساءنا و هذا من

حقیقه بلاءنا. و ما مر خداوند را شکر گوئیم بر نعمت‌های وی و صبر کنیم بر بلیات وی.
(هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۱)

درواقع هدف نویسنده از بیان این واقعه غم‌انگیز آن است که صبر حضرت سجاد (ع) را در تحمل مصیبت و رنجی چنان بزرگ، سرمشقی برای سالکان بدانند تا آنان نیز در شداید صبور باشند؛ از طرف دیگر، رضایت امام در برابر خواست و رضای الهی را متذکر می‌شود که مقصد و مقصود سالکان و عارفان راه حق باید باشد، چراکه رضای خدا را مقدم داشتن و تسلیم امر حق بودن نتیجه و ارستگی بنده و رهاشدن از خود و خواست خود است.
هجویری سپس برای بیان مناقب بی‌شمار آن حضرت (ع)، پس از آنکه می‌نویسد: «مناقب آن سید بیش از آن است که آن را جمع توان کرد»، حکایت مشهور به حج رفتن یکی از خلفای اموی (طبق متن کتاب هشام بن عبدالملک مروان) و حضور آن خلیفه در کنار خانه خدا را نقل می‌کند که مردم در ازدحام خود اعتنایی به او نکردند، اما امام سجاد (ع) که به مسجد اندر آمد با رویی مقمّر و خدّی منور و جامه ای معطر و ابتدای طواف کرد، چون به نزدیک حجر فرا رسید، مردمان مر تعظیم ورا حجر خالی کردند که تا وی مر آن را بیوسید. مردی از اهل شام که آن هیبت و احترام مردم را می‌بیند، به خلیفه اموی می‌گوید که چرا مردم تو را که امیری، به حجر راه ندادند، اما برای آن جوان خوبروی جای خالی کردند؟
هجویری در ادامه به زیبایی می‌نویسد:

هشام گفت: من ورا شناسم، و مرادش آن بود تا اهل شام مر او را نشناسند و بدو توکّا نکنند و به امارت وی رغبت نمایند. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۳)

سپس ماجرای سخن فرزدق شاعر را که گفت من او را می‌شناسم و اشعار زیبا و معروفی را که در وصف امام سجاد (ع) و اهل بیت (ع) سرود، ذکر می‌کند؛ شعری که فرزدق به ارتجال سرود و باعث شد خلیفه اموی به تبعید فرزدق حکم بدهد. خبر را به امام سجاد (ع) رساندند، حضرت (ع) فرمود تا دوازده هزار درهم به او بدهند. اما فرزدق آن را باز می‌فرستد و می‌گوید: «ای پسر پیغمبر خدا، من از برای سیم اشعار بسیار گفته و در آن مدایح دروغ آورده بودم؛ این ابیات را برای کفّارت بعضی از آن گفتم از برای خدای و دوستی رسول و فرزندان وی». پیام به زین العابدین بردند، فرمود: بازگردید و این سیم را بازبرید و بگوئید یا ابافراس، اگر ما را دوست می‌داری، میسند که ما از چیزی که داده باشیم و از ملک خود بیرون کرده‌ایم، بازگردیم. آنگاه فرزدق آن سیم بستد و پذیرفت. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

امام محمد باقر (ع)

نویسنده در توصیف سیمای امام باقر (ع)، جمله‌هایی بسیار غنی آورده که نشان‌دهنده عظمت امام (ع) در دید او و امثال او است: حجّت بر اهل معاملات، برهان ارباب مشاهدت، امام اولاد نبی و گزیده نسل علی.

«معاملت» در اصطلاح صوفیان، به مجموعه اعمال عبادی به جز فرایض اطلاق می‌شود و «مشاهدت» یعنی رسیدن به درجه شهود و کشف باطنی. بنابراین، عمل و سیره امام باقر (ع)، حجّت و برهانی است برای کسانی که می‌خواهند با گام گذاشتن در طریق عرفان، به شناخت و قرب الهی برسند. دو توصیف دیگر نیز بر امامت و سیادت و اصطفای امام در میان اهل بیت اشاره دارد.

نویسنده در ادامه، پس از نقل لقب «باقر» برای امام (ع) می‌گوید:

مخصوص بود وی به دقایق علوم و به لطایف اشارات اندر کتاب خدای - عزوجل. وی را کرامات مشهور بود و آیات ازهر و براهین انور. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۴)

آنگاه درباره کرامت آن حضرت، داستانی به شرح زیر نقل می‌کند:

گویند ملکی، وقتی قصد هلاک وی کرد. کس فرستاد بدو. چون به نزدیک وی اندر آمد، از وی عذر خواست و هدیه داد و به نیکویی بازگردانید. گفتند: ایها الملک، قصد هلاک وی داشتی، تو را با وی دیگرگونه دیدیم، حال چه بود؟ گفت: چون وی به نزدیک من اندر آمد، دو شیر دیدم یکی بر راست و یکی بر چپ وی؛ و مرا می‌گفتند که اگر تو بدو قصد کنی، ما تو را هلاک کنیم. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۴)

البته در برخی منابع، مانند شرح تعرّف و تذکرة الاولیاء، این حکایت درباره امام صادق (ع) نقل شده است؛ منتها منظور نویسنده، بیان عظمت امام (ع) و ظهور کرامتی از آن بزرگوار است و اعتقاد به کرامت درباره هر دو امام (ع) و ائمه دیگر (ع) در اصل تفاوت ندارد و اختلاف تنها در مصادیق است. کرامت را صوفیان از علائم «ولی» می‌شمارند و معتقدند که کرامت از اولیاء سرمی‌زند.

جمله‌ای که هجویری از امام باقر (ع) متناسب با موضوع کتاب خود نقل کرده، درباره تفسیر آیه ۲۵۶ سوره بقره است: «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله...». حضرت باقر (ع) درباره طاغوت در این آیه فرموده است: «من شغلک عن مطالعه الحق فهو طاغوتک»؛ و هجویری در ترجمه و توضیح آن آورده است:

بازدارنده تو از مطالعت حق، طاغوت توست. نگر به چه چیزی محجوبی، بدان چیز بازمانده‌ای و آن حجاب توست. به ترک آن حجاب بگویی تا به کشف اندر رسی و محجوب ممنوع باشد و ممنوع را نباید که دعوی قربت کند.

سپس ترجمه فارسی مناجاتی زیبا را از امام باقر(ع) اضافه و ذکر می‌کند که این مناجات به عربیت سخت فصیح است.

در «باب الفقر» نیز هجویری درباره شناخت و توصیف خداوند از جانب عارفان و از زبان آنها می‌نویسد:

کار دوستان وی از سر به سر [یعنی از اندیشه‌ای به اندیشه‌ای، محدود و متفاوت است]. تسلی دل را عبارتی مزخرف ساخته و آرام جان را مقامات و منازل و طریق هویدا گردانیده، عبارتشان از خود به‌خود، مقاماتشان از جنس به جنس و حق تعالی منزّه از اوصاف و احوال خلق. (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۸)

درواقع نویسنده می‌گوید که اولیای الهی در دریافت حقیقت ذات او و بیان آن عاجزند. این کلام و مفهوم، به قولی نزدیک است که آن را به امام محمد باقر(ع) منسوب کرده‌اند که فرمود: «کلُّ ما میزّموه باوهمکم فی ادقِّ معانیه مخلوق مصنوع مثلکم، مردود الیکم». (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۶۹/۲۹۳)

امام جعفر صادق(ع)

در فصل ذکر ائمه(ع)، آخرین امامی که از اهل بیت(ع) ذکر می‌شود، امام جعفر صادق(ع) است. عبارات توصیفی نویسنده درباره امام(ع)، بیانگر برخی از ویژگی‌هایی است که شیعیان نیز درباره امام صادق(ع) ذکر می‌کنند؛ اما از آنجا که نویسنده خود عالمی صوفی است، تعبیراتی می‌آورد که متناسب با متن خود باشد. این تعبیرات عبارتند از: سیف سنت، جمال طریقت، معبر معرفت و مزین صفوت، که هر کدام نیز مفید معنای ژرف و شگرفی است.

هجویری در ادامه، در وصف امام(ع) می‌نویسد: «عالمی نیکو حال و نیکوسیرت بود؛ آراسته‌ظاهر و آبادان باطن»؛ یعنی همان صفاتی که در منابع شیعی نیز درباره امام آمده است. هجویری در اشاره به علم وسیع امام صادق، می‌نویسد:

وی را اشارت جمیل است اندر جمله علوم و مشهور است دقت کلام وی و قوت معانی اندر میان مشایخ و وی را کتب معروف است اندر بیان این طریقت. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۶)

دو جمله زیبا و دو حکایت از زندگی امام صادق(ع)، زینت‌بخش این قسمت از کتاب هجویری است. از سخنانی که نویسنده در مناسبت با موضوع کار و کتاب خود آورده، یکی این است: «من عرف الله اعرض عما سواه»: کسی که خدا را شناخت، از غیر او روی می‌گرداند؛ و طبق شیوه خود، چند جمله در تفسیر و توضیح این کلام می‌آورد. روایت دیگر از امام این است که فرمود: «لا تصح العبادة الا بالتوبة، فقدّم التوبة على العبادة و قال الله تعالى التائبون العابدون».

هجویری آنگاه حکایتی از ملاقات داود طایی - عارف مشهور (م ۱۶۵ق) - با امام صادق(ع) آورده است که در آن ملاقات، داود طایی از حضرت(ع)، تقاضای پند و اندرز می‌کند و امام(ع) می‌فرماید که تو را به پند چون من چه حاجت؟ اما با اصرار داود که می‌گوید شما فاضل‌ترین خلقید، امام(ع) با خضوع می‌فرماید:

یا باسلیمان، من از آن می‌ترسم که به قیامت جلا من اندر من آویزد که چرا حق متابعت من نگرادی؟ و این کار به نسبت صحیح و سبب قوی نیست. این کار به معاملت خوب است اندر حضرت حق تعالی. (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

داود گریست و گفت: «بار خدایا، آن که معجون طینت وی از آب نبوت است و ترکیب طبیعت از اصل برهان و حجت، جدش رسول(ص) است و مادرش بتول(س)، وی بدین حیرانی است. داود که باشد که به معاملت خود معجب گردد؟».

نتیجه‌گیری

عرفان اسلامی از آغاز و آن زمان که چندان نام‌ها و رسم‌ها و اصطلاحات را پیرایه لباس خود نکرده بود، در اصول و اعتقادات و سخنان و سیره خود، زندگی، کلام، سیره و سیمای بزرگان دین، به‌ویژه اهل بیت(ع) را الگوی خود قرار داده بود. این الگوپذیری در منابع مکتوب دوره‌های نخست عرفان و تصوف اسلامی، به‌خوبی مشهود است. هجویری غزنوی، صاحب کشف‌المحجوب که اولین متن فارسی را در این باره نگاشته، در کتاب خود در باب‌های مختلف و متناسب با موضوع سخن خویش، سیما، سیره و سخنان اهل بیت پیامبر(ع) را از امیرالمؤمنین(ع) تا امام صادق(ع) ذکر کرده است. در توصیفات او از اهل بیت(ع) و نیز در سخنان منقول از آن بزرگان، علاوه بر اینکه برخی رسوم عرفا مثل پوشیدن خرقة و آداب برخورد با سائل، به آنها مستند می‌شود، شیوه برخورد آن بزرگواران در عمل به علم، تحمل شدايد، برخورد با دنیا، اقامه نماز و ایثار و ... همه سرمشق قرار

می‌گیرد. همچنین از دریای پرگوهر کلام ائمه(ع)، سخنانی آورده می‌شود که متناسب با مباحث، اصول، افکار و آداب و اصطلاحات اهل طریقت از آنها استفاده می‌شود. در مجموع، عرفان و تصوف اسلامی تا جایی که متکی و مستند به سیره و سخنان بزرگان و پیشوایان دین بوده، در مسیری صحیح قرار داشته است، اما با گذشت روزگاران و دور شدن از اصول ابتدایی خود - چنان‌که در کلام و رفتار این گروه از قرن‌های مختلف به چشم می‌خورد - انحرافات هم بیشتر می‌شود. کتبی چون *کشف‌المحجوب* در اصل برای گروهی نوشته شد که در زندگی و عمل خود، شیوه زندگی و عمل و کلام بزرگانی چون ائمه اهل بیت(ع) را الگو و سرمشق خود بدانند و نویسنده کتاب هم در جاهای گوناگون، با جداکردن گروهی که فقط در نام و رسم به سلک اهل طریقت درآمده‌اند، بر اهمیت پیروی از شیوه اصولی بزرگان تأکید می‌کند.

سیره و سخنان علی(ع) و فرزندان پاکش، راهنمای حقیقی روزگاران طریقت و کتاب آموزش جویندگان حقیقت است که هر کس عارف است، در این راه قدم می‌گذارد و آن‌که به ظاهر و رسم و لباس قناعت کرده است، در ادعا باقی می‌ماند.

منابع

- قرآن.
- ابوالفتوح رازی (۱۴۰۴ق). تفسیر قرآن کریم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (بی تا). *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت: دارالفکر.
- سعدی (۱۳۷۲). *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۷۲). *مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *بحارالانوار*، تهران: المکتبۃ الاسلامیة.
- نهج‌البلاغه* (۱۳۷۳). ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب فرهنگی.
- ونسنگ، ای. (۱۹۴۳م). *المعجم‌المفهرس لالفاظ الحدیث‌النبوی*، لیدن: مکتبۃ بریل.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴). *کشف‌المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: سروش.